

امیر کبیر، نوپرداز ایران در سده نوزدهم، نگرشی بر اصلاحات میرزا تقی خان فراهانی

□□ اثر: John H. Lorentz

■ ■ برگردان دکتر ناصر فرشاد گهر

فراز نخست

فراگیرترین گمانه ادبیات پارسی و غرب در مورد امیر کبیر، وی را نوآوری مشتاق در دگرگون نمودن جامعه ایران معرفی می‌کند. ولی برداشتهایی نیز گزارشگر این گمانه است که، «هرگاه امیر توسط دزخیمان ناصری از میان نمی‌رفت، تا چه اندازه سرنوشت ایران را دستخوش دگرگونی بنیانی می‌ساخت.»^۱

گرایشی هم که امیر را همانند یک رؤیایرانداز آزادیهای سیاسی می‌نمایاند، در همین راستا قرار می‌گیرد. این گرایش شاید بیش از همه در آثار مکی و رفسنجانی جلوه گر شده باشد.^۲

به هر آئین با بهره‌وری از دیدگاههای میانه‌روتر می‌توانیم مقاصد امیر را مورد موشکافی قرار دهیم. لیک پیش از آن به نمونه‌هایی از نظرات متداول اشاره می‌کنیم. برای نمونه، «الگار» امیر را به عنوان طلایه‌دار انقلاب مشروطه معرفی می‌کند.^۳ ارشد ایران‌شناسان، براون نیز امیر را به گونه‌ای پیش‌قراول جنبش مشروطیت نیم‌سده پس از خود می‌شناسد. براون باور خود را چنین کیفیت می‌بخشد که امیر عملاً پیشگام جنبش بود هر چند به لحاظ تاریخی به روزگاران خودکامگی تعلق داشت.^۴ به هر روی، نقش امیر در سیاست‌های قرن نوزدهم نیاز به بازنگری و کاوش دارد. هدف این مقاله نیز گام نهادن در این طریق است.

فراز دوم

میرزا محمدتقی خان فراهانی مشهور به امیر کبیر، نخستین صدراعظم دوره ناصری بود. وی در اکتبر ۱۸۴۸ به هنگام به تخت نشستن ناصرالدین شاه منصوب و در نوامبر ۱۸۵۱ یعنی فقط سه سال بعد معزول گردید. عزلش، به زودی تبعیدش و سرانجام قتلش را در ژانویه ۱۸۵۲ در پی داشت.

آنچه در زیر به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد، نوشته‌ای است از جان اچ. لورنز استاد زبان و تاریخ ایران در دانشگاه پورتلند و عضو مرکز مطالعات خاورمیانه‌شناسی در آن دانشگاه که به مناسبت یکصد و چهل و پنجمین سالگرد غروب هستی میرزا تقی خان امیر کبیر به فارسی برگردانده شده است. نویسنده در فاصله سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۵ بعنوان مدرس داوطلب «سپاه صلح»، دانشجوی دوره دکتری، و پژوهشگر بنیاد فولبرایت در ایران حضور داشته و رساله دکتری خود را درباره امیر کبیر نگاشته است. از دیگر آثار او می‌توان به «اصلاحات در ایران سده نوزدهم»، «مسیونرها و تعلیم و تربیت در سده‌های نوزده و بیست» و «تأثیر تعلیم و تربیت خارجی در ایران» اشاره کرد.

جان اچ. لورنز گرچه شخصیت برجسته امیر کبیر را نمایانده و اصلاحات دامنه‌دار او در زمینه‌های گوناگون و خدماتش به ایران را برشمرده، اما از آنجا که در سایه معیارها و الگوهای غربی دست به تحلیل زده، قضاوت‌هایش در همه موارد منصفانه و واقع‌بینانه نیست؛ برای نمونه، پایبندی امیر کبیر به برخی اصول رفتاری و سنتهای جامعه ایرانی و رعایت ارزشهای مذهبی را به محافظه‌کاری تعبیر کرده، یا تلاشهای پی‌گیر و تحسین‌انگیز امیر در جهت تقویت ارتش و برقراری امنیت و آرامش در کشور، او را به طرح این پرسش کشانده که آیا مراد میرزا تقی خان واقعا نوسازی بنیادی جامعه بوده است یا افزایش کارائی دولت متمرکز و حاکمیت سنتی؟ بی‌گمان اگر نویسنده چشم بر این واقعیت نمی‌بست که انجام موفقیت‌آمیز اصلاحات در جامعه‌ای فقرزده و گرفتار ظلم و ناامنی، با دستگاه دیوانی سرتاپا آلوده به فساد و دولتمردانی خودسر و ناآگاه و ضعیف در برابر نیروهای بیگانه، بیش از هر چیز مستلزم برپائی حکومتی مستقل، صالح و نیرومند است، و اگر مانند بسیاری از غربیان نوگرانی و نوسازی را دست‌شستن از ارزشها و سنتهای دیرین و مورد پذیرش و احترام جامعه و دگرگون کردن همه چیز نمی‌پنداشت، به رأی و نظری متفاوت می‌رسید.

یاد بزرگمردی را که در تاریخ‌ترین دورانهای تاریخ ایران چون ستاره‌ای نمودار گردید و در زندگی سیاسی بسیار کوتاهش نور خودباوری و عدالت‌خواهی و بهسازی بر کشور پاشید، گرامی می‌داریم. روانش شاد و پیامش شنوده باد.

قفقاز مشغول بود. ظاهراً امیر در نخستین مسافرتش به شمال، زبان روسی را تا اندازه‌ای فرا گرفته بود. «اقبال» می‌نویسد که وی با تزار به زبان روسی سخن می‌گفته است، مگر در مذاکرات رسمی که مترجم به کار گمارده می‌شده.^۷ لکن مهمترین سببی که امیر را به تلاش در راه نوسازی کشورش وادار نمود، در جریان اقامت طولانی وی در خارج در اواسط سالهای دهه ۱۸۴۰ فراهم گردید. امیر طی این سفر سرپرستی هیئت ایرانی در مذاکرات ارزروم را به عهده داشت. هدف از این مذاکرات که با گردهم آیی نمایندگان ایران، عثمانی، انگلیس و روسیه صورت می‌پذیرفت، تثبیت خط مرزی میان ایران و عثمانی بود. علیرغم توافقه‌های پیشین، دو کشور مشاجرات و مجادلاتی مکرر داشتند و راه به جایی نبرده بودند. امیر در طول سه سال اقامت خود در ارزروم، فرصت مشاهده اصلاحات معروف به «تنظیمات» را یافت. «ایوری» برای باور است که امیر با تنظیمات در ارزروم درحالی آشنا گردید که بیشتر به طور اجمالی گوشه‌ای از اروپا را طی مسافرت به سن پترزبورگ دیده بود. دیدار روسیه اندیشه وی را به ضرورت اصلاحات در ایران متوجه ساخت؛ درحالی که جنبش ترکیه به او نشان داد بازسازی يك حکومت شرقی و اسلامی امری امکان‌پذیر است.^۸ بدین ترتیب تجارب وی در سرزمینهای خارجی نقشی اساسی در این تلاش داشته است. گواه این سخن، سرمایه‌گذاریهای صنعتی امیر در طول صدارتش می‌باشد که به بازسازیهای کشورهای خارجی مورد بازدید امیر شباهت داشت. امیر پس از پایان دادن موفقیت‌آمیز کار عهدنامه ارزروم در سال ۱۸۴۶ به ایران بازگشت. سال بعد، وی به عنوان لاله باشی یا سرپرست تعلیمات ولیعهد جدید همراه ناصرالدین میرزا به تبریز رفت. ناصرالدین میرزا در سن ۱۵ سالگی جانشین برادر بزرگترش بهمن میرزا شد که سر به شورش برداشته، شکست خورده و سرانجام تبعید گشته بود. تنها يك سال پس از آن محمدشاه درگذشت.

در آن روزها به علت انتقال قدرت از محمدشاه به ناصرالدین شاه، دوره‌ای از شورش و ناامنی توسط مدعیان سلطنت و حامیان آنان پدید آمده بود. از هم پاشیدگی امور و اجرای سیاستهای پرفراز و نشیب دوره محمدشاهی در اوج گیری این نابسامانی‌ها نقش ویژه‌ای داشت. تنها در تهران جنبش عظیمی در مخالفت با حاجی میرزا آقاسی صدراعظم صوفی محمد شاه آغاز گشت که عزل عجولانه وی را به همراه داشت. امور حکومتی نیز در دوران انتقال توسط ملکه مادر و گروهی از نخبگان که با عنوان شورای موقتی سلطنت اداره می‌شد تا اینکه ناصرالدین میرزا توانست از تبریز به تهران بیاید و تاجگذاری کند.

در همین اثنا ناصرالدین میرزا خزانه تبریز را به منظور تأمین مخارج مسافرتی باشکوه به تهران تهي یافت. کسی که در رأس تشکیلات و وزیر آذربایجان بود یعنی میرزا فضل الله ناصرالملوک علی‌آبادی در واقع مسئول تدارک امور و سروسامان دادن به خزانه شناخته می‌شد.^۹ لیکن این امیر بود که از عهده کار برآمد و با تشکیل گروه طرفداران مسافرت شاه به تهران توانست تأمین هزینه نماید. امیر، شاه را در سفر به تهران

زادسال دقیق امیر مبهم است، لیک حاشیه نویسی مسوده‌ای در شرح حال وی به هنگام صدارتش، آن را سال ۱۲۲۲ ه.ق یا ۱۸۰۶ میلادی قید می‌نماید.^۵ با آنچه از کودکی وی در دست است، می‌دانیم که در هزاوه نزدیک فراهان (در عراق عجم یا اراک) زاده شده و پدرش آهپز و پیشکار میرزا بزرگ. قائم مقام بوده است. خانواده امیر در خدمت میرزا بزرگ از فراهان به تهران و سپس به تبریز نقل مکان کرد. میرزا بزرگ وزیر اعظم عباس میرزا فرزند و ولیعهد فتحعلیشاه بود. برطبق روال و سنت پادشاهان قاجار، ولیعهد به حکومت آذربایجان منصوب گردیده و در تبریز اقامت گزیده بود. امیر درخانه ارباب پدرش (در تبریز) به عنوان پیشخدمت سفره به خدمت مشغول شد، لیکن در پرتو هوش و ذکاوتش میرزا بزرگ به وی اجازه داد همراه فرزندان به تحصیل بپردازد. در همین فرصت امیر خواندن و نوشتن را فراگرفت و وارد خدمات دولتی شد. او در بدو امر به خدمت ابوالقاسم قائم‌مقام یا میرزای ثانی پسر میرزا بزرگ درآمد. ابوالقاسم قائم‌مقام پس از مرگ پدرش به عنوان وزیر عباس میرزا جایگزین پدر گردید. در پی آن امیرکبیر نیز لشکرنویس سپاه آذربایجان گردید. در آن هنگام محمودخان زنگنه در رأس این سپاه قرار داشت. به سال ۱۸۳۵ میرزا محمد تقی خان ذیحسابی و بعدها سرکردگی آن لشکر را به عهده گرفت. تأثیر تجربه پایای امیر در سپاه آذربایجان آن بود که بعدها به هنگام صدارتش بازسازی ارتش را در کانون نوسازیهای خود قرار داد. از دیگر عوامل ذینقش به هنگام صدارت امیر می‌توان به آموزشهایی اشاره کرد که وی در نزد ابوالقاسم قائم‌مقام دیده بود. گواه سخن آنکه وی برای ساده نمودن کسب و اژگان مکاتبات سیاسی و استناد رسمی که اساساً در راستای ادامه حرکت قائم‌مقام به شمار می‌آمد گام برداشت.

در بازیابی گرایش‌های نوپردازانه امیر، سفر او به خارج کشور اهمیت خاصی دارد. وی به سال ۱۸۲۹ خسرومیرزا پسر عباس میرزا را در یک مأموریت رسمی به سن پترزبورگ که به منظور پوزش خواهی از قتل گریبایدف و دیگر اعضای سفارت روسیه (فوریه ۱۸۲۹) انجام می‌گرفت، همراهی کرد. امیر به عنوان یکی از اعضاء جوان هیئت، نقش مهمی به عهده نداشت، با این وجود در کنار دیگر نمایندگان توسط تزار نیکلای اول به حضور پذیرفته شد. در اثنای مأموریت که کمتر از يك سال به طول انجامید فرصت مناسبی برایش فراهم گردید تا بهره‌برداری روسیه از پیشرفتهای غرب را در زمینه‌های مختلف فرهنگی، تعلیم و تربیت، سرمایه‌گذاریهای صنعتی، مدارس نظامی - فنی خصوصی و عمومی، ضرابخانه، زرادخانه، رصدخانه، ابریشم‌بافی، کریستال‌سازی، کالسکه‌سازی و تئاتر بزرگ سن پترزبورگ نظاره کند.^۶

مسافرت امیر با ناصرالدین میرزا به ایروان برای ملاقات تزار فرصت دیگری برای امیر فراهم آورد تا به مشاهداتش (از خارج کشور) بیفزاید. در آن زمان تزار نیکلای اول به بازدید از مناطق مختلف

در تهران برپا کرد.^{۱۵}

بی تردید مشاهدات امیر به هنگام مسافرت‌های خارج از کشورش، در حرکت وی در زمینه تأسیس کارخانه‌های جدید نقشی بسزاداشته است زیرا بارها به گسیل افراد به خارج از کشور برای فراگیری فنون یا کارآموزی در صنایع مبادرت ورزید. به عنوان نمونه، امیر در سال ۱۸۵۱ با همکاری دولت روسیه گروهی را برای فراگیری فنون کاغذسازی، بلورسازی، ریخته‌گری آهن و تصفیه قند، درودگری و چرخسازی به مسکو و سن پترزبورگ گسیل داشت.^{۱۶} پس از سه سال شش نفر از آنان به کشور بازگشتند و در اصفهان، تهران و ساری کارگاه‌هایی تأسیس کردند. همچنین در سال ۱۸۵۱ دو نفر ابریشم کار کاشانی را برای بهبود تولیدات ابریشمی به استانبول فرستاد تا فنون جدید این صنعت را فراگیرند.^{۱۷} بدین ترتیب روسیه و امپراتوری عثمانی - یعنی همان دو کشوری که امیر با آنها آشنائی نزدیک داشت - به عنوان الگو برای برابری و اعتلای صنعت مورد استفاده قرار گرفتند، گرچه هیچ‌یک از آنها در زمینه‌های فوق در سطحی ممتاز نبودند.

هرچند روسیه و امپراتوری عثمانی الگوهای اساسی در صنعت محسوب می‌گشتند ولی اتریش نیز در ارسال ابزارها و رهنمون کردن امور نقشی بسزا داشت. امیرکبیر برای تهیه ابزارها و ماشینهای مورد نیاز يك کارخانه ماهوت، نماینده‌ای به اتریش گسیل داشت و به وی توصیه کرد که دو نفر از کارگران ماهر در این حرفه را نیز همراه خویش به ایران بیاورد.^{۱۸} با اینکه صنعت ماهوت در ایران قرین موفقیت نگردید ولی این گامی بود در جهت اقدامات کلی وی. هرگاه به اقدامات و نوپردازیهای امیرکبیر در صنعت توجه کنیم، رابطه‌ای کمابیش مستقیم میان این گونه صنایع و ارتش نمایان می‌گردد. کارخانه ماهوت برای تهیه نشان و سردوشی یونیفورم، صنایع معدنی برای تهیه فلز و باروت اسلحه بود و کالسکه‌سازی، ریخته‌گری آهن، تهیه الوار و شیشه همگی در این جهت به کار گرفته می‌شد. پیشرفت غرب در زمینه‌های نظامی در ابتدای قرن نوزدهم آغاز گردید و در اواسط این قرن هنوز ادامه داشت. در نتیجه، تأثیر مدرنیزاسیون بر صنعت و ارتش همانند دیگر بازسازیها در جهت برآوردن نیازهای نظامی بود. این امر در دوره زمامداری امیرکبیر به مراتب گسترده‌تر از فعالیتهای قبلی عباس میرزا بود.

در پرتو امنیت یافتن راهها، برقراری نظم و ثبات و احداث کاروانسراها و نیز برپا شدن بازار بزرگ تهران (که تاکنون مرکز فعالیتهای بازرگانی بوده است) تجارت رشد فزاینده‌ای پیدا کرد. هنگامی که امیر زمام کارها را به دست گرفت بخششها و مستمری‌های دولت قبل، خزانه را ورشکست کرده بود. صدراعظم در بدو امر توسط کمیته ویژه‌ای اوضاع مالی کشور را مورد بازرسی قرار داد. نظر کمیته بر این بود که در دوران سلطنت محمدشاه خیل عظیمی از بوروکراتها و مستمری‌بگیران که در دستگاه اداری شاغل نبودند بر گروه مستخدمین کشوری افزوده شده بودند و يك میلیون تومان بیش از کل درآمدها صرف آنها گردیده بود.

همراهی کرد. شب هنگام، به محض ورود به تهران و پس از پایان مراسم تاجگذاری، شاه وی را به مقام صدراعظمی برگزید. در پی آن بود که میرزاتقی‌خان لقب امیرکبیر و اتابك اعظم - نشانگر رابطه استاد و شاگردی بین امیر و شاه - را دریافت کرد. لیکن لقب امیرکبیر از آن پس در میان مورخان هم عصر و بعد از وی ماندگار شد.

انتصاب امیرکبیر به صدارت عظمی بسیاری را ناخرسند ساخت. در یکی از منابع می‌خوانیم که «بسیاری از افراد که خود را با ارزش تر می‌دانستند، انتظار انتصاب خویش را داشتند».^{۱۹} در میان آنان میرزا آقاخان نوری قرار داشت که از حمایت مهدعلیا مادر شاه برخوردار بود و هنگامی که امیر معزول گردید، با دسیسه ولی نعمتش مقام صدارت را تصاحب کرد.

بدین سان امیر با معضلات پرشماری روبرو بود. مناطقی از میهن بویژه اصفهان و مشهد ناآرام شده بود. در مشهد شورش توسط سالار برپا شده بود که حکومت مرکزی را به پیکار می‌طلبید. پس از درگذشت عباس میرزا، نظام ارتش از هم گسسته شده و وضع تأسف باری پیش آمده بود. خزانه کشور به سبب اسراف و سوء مدیریت حاجی میرزا آقاسی تهی گشته و در قرض غوطه می‌خورد. در صحنه سیاست، شاه تنها يك نوجوان بود و امیرکبیر پشتیبان دیگری جز او نداشت. پیرامون امیر را درباریان حسود و ملکه مادر - دشمن خیره سر او - گرفته بودند. باوجود این موانع، امیر به هماهنگ کردن امور و سایر اقدامات مبادرت ورزید.

تنها کافی است بعد وسیع اقدامات امیرکبیر در پهنه سیاست داخلی کشور را مورد بازرسی قرار دهیم تا بزرگی وی را در مقام يك دولتمرد دریابیم. ليك علیرغم فعالیتهای گسترده امیر، مسائلی مجهول می‌ماند. نخست آنکه آیا مقصود میرزاتقی‌خان وداع با گذشته و پی‌افکندن بنیادهایی نو برای رشد آینده بوده است؟ دوم آنکه آیا وی صرفاً مردی پرتوان نبوده که خود را وقف نگهداری نظام کهن کرده و برای افزایش قدرت دولت، در پی تأسیس ابزارهای مورد نیاز بوده است؟

فراز سوم

در زمینه صنعت، امیرکبیر پویشی تازه به توسعه آن بخشید. وی با تأسیس مرکزی به منظور ارزیابی ذخائر معدنی، تشویق فعالیت‌های اکتشافی در زمینهای بهره‌برداری نشده و اعطای بخشودگی مالیاتی پنج ساله به یابندگان و مکتشفان، گسترش صنعت را تسریع نمود.^{۲۰} «ادمیت» آورده است که فعالیت پنج ساله منحصر به حفر و اکتشاف کانهها نبود بلکه حکمی کلی برای تمامی سرمایه‌گذارهای نوین بود.^{۲۱} در دیگر زمینه‌های خاص، صنعتگران ایرانی ترغیب به نسخه برداری از کالاهای خارجی مثل کالسکه، سماور، بخاریهای گرد آمریکائی شدند^{۲۲} و گذشته از آن طبق دستور امیر کارخانه‌های تولید چلوار و ماهوت و نخریسی در تهران تأسیس گردید.^{۲۳} میرزاتقی‌خان برای رونق تولیدات کارخانه‌های جدید ایرانی نمایشگاهی از محصولات کشور

نمی‌داشتند مالیات افزایش می‌یافت. درهمین رابطه بود که امیراوضاع مالی کشور را اصلاح کرد و برآوردهای مالیاتی سراسری را با در نظر گرفتن سربازگیری به اجرا درآورد.^{۲۳} به هر روی، نتیجه همه این اصلاحات حفظ و ابقاء جامعه سنتی و تقویت نیروی مطلقه شاه یا حکومت مرکزی بود. گواه سخن آنکه در جهت حفظ جامعه سنتی، در زمینه‌های تصدی زمین و مالیات آن تغییر عمده‌ای صورت نگرفت و تنها در نظام اقطاع‌داری دگرگونی حاصل شد. نظام اقطاع که خود مستقیماً وابسته به ارتش بود پایا ماند و دگرگونی‌هایی که در آن پدید آمد نتیجه فرعی تقویت ارتش محسوب می‌شد.

فراز چهارم

بدین ترتیب، به این نتیجه می‌رسیم که در اصل ارتش به عنوان ابزار دگرگونی مدنظر بوده است. لیکن امیرکبیر با دست زدن به اصلاحاتی در نظام ارتش، کل جامعه ایران را از نوسازی متأثر نمود. هنگامی که وی حکومت را در دست گرفت ارتش بی‌شباهت به نیروهای نامنظم مردمی نبود اما ظرف چندسال تشکیلات آن بالغ بر بیست هزار نفر پیاده نظام، توپچی و سواره نظام گردید.^{۲۵} در این رابطه با ارقام گوناگونی روبرو هستیم. «مستوفی» گزارش می‌دهد که امیرکبیر در حدود صد هزار سرباز پیاده، سیصد هزار سواره و نیز رقمی دیگر توپچی به خدمت دولت آورد. این ارقام احتمالاً در شرایط بسیج کامل تحقق می‌یافته و شمار نیروهای آماده دائمی ارتش به مراتب کمتر از این بوده است.^{۲۶} به هر حال، برواضح است که طی دوران صدارت امیر سازمان نسبتاً مناسبی بنیان نهاده شد. پرداخت مقرری منظم و سربازگیری مرتب برای ایجاد نیروی نظامی، مؤثر افتاد و توانایی دولت در رویارویی با اغتشاشات را افزایش داد. در این میان شورش سالار در مشهد و فتنه باب در یزد - تبریز در بهار ۱۸۵۰ و در زنجان در تابستان همان سال، تهدیدهایی جدی برای اقتدار حکومت بود. امیر برای دفع این گونه تهدیدها به بازسازی ارتش و برنامه‌ریزی آن همت گماشت. لیک ارتش در واقع به عنوان سرچشمه قدرت ملی استمرار و تداوم نداشت و پس از مرگ امیر از هم پاشید.

انگیزه مستقیم بنیان نهادن آموزش عالی در کشور را نیز ارتش به همراه آورد. مدارس مذهبی قدیمی فاقد تجهیزات مورد نیاز افسران ارتش بود؛ از این رو دارالفنون تأسیس گشت. رشته‌های مختلف این مدرسه (پلی تکنیک) عبارت از سواره نظام، پیاده نظام، توپخانه، مهندسی نظامی، معدن‌شناسی، شیمی، فیزیک، ریاضیات، داروشناسی و جراحی بود.^{۲۷} گرچه هدف اصلی از بنیان نهادن آن آموزش افسران ارتش بود، «جنین مدارس که علوم اروپائی درون آنها تدریس می‌گشت به منظور رشد روشنفکری و روشنگری حائز اهمیت بسیار بود.»^{۲۸} بدین سان، پدیده‌ای ضمنی، نهایتاً نقشی عظیم تراز یاری ارتش داشت و تأثیر غیر مستقیم آن را نمی‌توان پی‌گیری کرد. عامل اساسی دیگری که سبب گسترش دانش جدید گردید، بنیان

منابع غربی درخصوص اقداماتی که امیر نسبتاً به مستمری‌ها مبدول داشته متفاوت سخن گفته‌اند. «راولینسون» نوشته است که امیر بسیاری از آنها را ملغی نمود؛ درحالی که نظر «ایوری» این است که امیر سعی داشته همه بستانکاران را خوشنود سازد. «واتسون» تلویحاً بر این باور است که امیر همه بخششها و مستمری‌های بزرگ را محترم شمرده، اما با مطرح کردن این نکته که امیر ترجیح می‌داد متهورانه با مشکل روبرو شود از توضیح مطلب گریز می‌زند.^{۱۹} در نوشته‌های فارسی آمده است که امیر از طریق کاهش مستمری‌ها و حقوق مستخدمین کشوری قاطعانه به مقابله با کسری بودجه برخاست. مؤلف ناسخ التواریخ گزارش می‌دهد که «حقوق مستخدمین کشوری اعم از بزرگ و کوچک، قوی و ضعیف بین ۱۰ تا ۵۰ درصد کاسته شد.» «لسان‌الملک» نوشته است که حتی وی «که تاریخ هفت اقلیم و پنج قاره را از ده زبان برگردانده است» در مقابل اقدامات صرفه‌جویانه امیر این نبوده است.^{۲۰}

اصلاحات مالی امیرکبیر درآمدهای دولت را سروسامان بخشید و بر اعتبار شاه افزود. اما به نظر نمی‌رسد که امیر اندیشه‌های تازه‌ای در ساختار مالی کشور به کار برده باشد. او از طریق تنظیم نظام مالی موجود کشور کارائی آن را افزایش داد؛ مالیات ارضی را دوباره ارزیابی نمود و آن را در برخی موارد کاهش داد؛ زمینهای موات را زیر کشت آورد و از طریق بهبود سیستم آبیاری، بنای چند سد کوچک، ترویج کشت چند محصول تازه مانند پنبه، نیشکر آمریکائی، تولیدات کشاورزی یعنی منبع اساسی مالیاتی کشور را فزونی بخشید.^{۲۱}

درخصوص زمین، امیر دگرگونی مهمی در نظام اقطاع‌داری صورت داد. اقطاع‌داری، نظام واگذاری زمین از سوی دولت به افرادی بود که ملزم به یاری ارتش از طریق اعزام دسته‌های نظامی به هنگام نیاز حکومت بودند. امیرکبیر این نظام را به هم نزد، اما ترکیب آن را تغییر داد. به منظور افزایش نیروی نظامی کشور در خارج از مناطق عشایری «هر منطقه الزاماتی مانند تدارک سربازانی چند و یا پرداخت مبلغی معادل مقرری سربازان، علاوه بر مالیات، را به عهده داشت.»^{۲۲} صورت مالیاتی اساس این طرح بود و اقطاع‌دار برای کسب امتیازات مالیاتی ملزم به تدارک یک گروه نظامی و حمایت از خانواده‌های آنها بود. برخلاف گذشته، مالکان زمین دیگر خود سربازان را همراهی نمی‌کردند بلکه وظیفه آنان گسیل سپاهیان به قرارگاهی در مرکز ولایت یا پایتخت بود. بدین ترتیب، حکومت مرکزی به جای اقطاع‌دار محلی، وفاداری سپاهیان را داشت.^{۲۳} از دیدگاه تاریخی، نظام زمینداری فوق به منظور منتقل کردن هزینه سپاهیان به اقطاع‌دار محلی تلقی می‌گشت لیک همواره موجب مرکزگریزی نیز می‌شد. بدین گونه، امیر کنترل حکومت مرکزی را بر ارتش افزایش داد. «مستوفی» می‌گوید به منظور اعمال این روش گردآوری و تشکیل سپاه، اصلاحاتی در زمینه مالیاتی ضروری می‌نمود زیرا مالیات هر ایالت مرتبط با تعداد سپاهیان بود که تدارک می‌دید و در مناطقی مانند کاشان و یزد که نیروی اعزام

تحقیر آمیز از شاه با کلمات آن مرد یا شخص جوان یاد می‌کرد. البته شاه زمانی که به تخت نشست بیش از شانزده سال نداشت. «دوگوبینو» نمودار رفتار امیر در قبال شاه را به گونه آشکارتری بیان می‌دارد. به عنوان نمونه، وی گزارش می‌دهد که امیر بدون در نظر گرفتن عرف متداول، شاه را در خلوت «تو» خطاب می‌کرد.^{۳۳} این گونه رفتارها سرانجام موجب گشت که شاه به سعایت‌های ملکه مادر و درباریان توجه کند و رفته رفته بپذیرد که امیر قصد کوتاه کردن دست او را دارد. بی‌گمان، نفوذ امیر در ارتش عاملی در کنار گذاشته شدن او بوده، زیرا اتهامات بدخواهان را باورکردنی می‌ساخته است. «لیدی شیل» می‌نویسد که شاه پس از تمهیدات نظامی فوق‌العاده برای حفاظت از جاننش به عزل امیر مبادرت ورزید.^{۳۴} این امر نشانگر قدرت امیر و انگیزه شاه بود. امیر در نوامبر ۱۸۵۱ از صدارت برکنار و سه ماه بعد کشته شد. حریفانش برای آنکه بازگشت مجدد وی به قدرت ناممکن گردد، همواره شاه را تحت فشار قرار می‌دادند تا از دست امیر رهایی یابند. عجب آنکه فشار دیپلماتیک برخی از کشورهایی که امیر همواره با آنها مقابله می‌کرد، در واقع مرگ او را جلو انداخت. پرنس دالگوروی وزیر مختار روسیه در تهران «آشکارا لاف می‌زد که به زودی دستورهایی از سن پترزبورگ برای تضمین زندگی امیر دریافت خواهد داشت.»^{۳۵} به هر حال احتمال پیدایش تنگناهای دیپلماتیک، تصمیم شاه برای ازمیان برداشتن امیر را تسریع کرد.

بهره سخن

بی‌هیچ تردید امیر کبیر از مردان توانا و پراستعداد تاریخ نوین ایران است. تنها با توجه به ابعاد گسترده اقداماتش می‌توان وی را سیاستمداری والا شمرد. با این همه، برای آنکه او را بعنوان نوآوری دورانندیش بپذیریم، قرائن کافی در اختیار نیست. با آنکه امیر در نوآوری و بازپردازی جامعه ایرانی نقشی اساسی به عهده گرفت، مراد اصلی او تغییر اساسی در بنیان جامعه نبود. گواه سخن آنکه اندیشه‌های نوینش در کنار عناصر سنتی مطرح می‌گشت. در پهنه صنعت نیز به هنگام اعزام افراد برای کسب مهارت‌ها یا مشاهده کاربرد فنون، از افراد مسن‌تر یا اعضای برجسته اصناف گزینش می‌نمود.^{۳۶} به همان سان به هنگامی که عنصر نوین آموزش فنی را با تعلیم و تربیت در دارالفنون درآمیخت،^{۳۷} برنامه تنظیمی‌اش شامل علوم مدارس مذهبی نیز گردید.^{۳۸} یکی از ویژگی‌های بارز امیر بینش محافظه کارانه‌اش در قلمرو اداره امور حکومتی بود. باینند اظهار می‌دارد که «وی کوششی در راستای نهادی کردن امور و کارا نمودن تصمیمات درون کابینه از طریق هماهنگ ساختن نقش‌ها مبذول نداشت زیرا خود کنترل کلیه فعالیت‌های حکومتی را سخت زیر نظر داشت. وی به جای نوآوری در سطوح حکومتی هم خود را بر این

نهادن نخستین روزنامه رسمی «وقایع اتفاقیه» بود. این روزنامه توسط امیر کبیر در سال ۱۸۵۰ پیش از گشایش دارالفنون منتشر گردید و پس از راه افتادن چاپخانه مدرسه، انتشار آن به چاپخانه مدرسه محول گردید. امیر روزنامه را زیر نظر یک ویرایشگر یا سردبیر انگلیسی قرار داده بود که وظیفه اقتباس از مقالات مجلات اروپائی را به عهده داشت.^{۳۹} گسترش اندیشه‌های باختری، همان گونه که «کرزن» آورده است، از راه مشترک شدن بخشی از کارمندان رده بالای دولت تضمین می‌گردید. روزنامه مرتب منتشر نگشت اما، بی‌هیچ تردید، در کنار مدرسه دارالفنون نقشی اساسی در گسترش افکار باخترزمین در جامعه داشت. امیر کبیر نه تنها به یاری استادان اتریشی دارالفنون را اداره نمود، بلکه از کمک‌های صنعتی این کشور نیز بهره جست. گزینش اتریش، به رقابت روسیه و انگلیس بازمی‌گشت و در جهت خنثی کردن اقدامات آنها بود. این مهم، به گونه‌ای گذرا، ما را به شناخت سیاست بین‌المللی امیر، می‌کشاند.

امیر کبیر اندیشه بیطرفی ایران در قبال قدرتهای بزرگ را دسر می‌پروراند و بر این اساس باور داشت که باید در برابر تقاضاهای کشورهای بزرگ ایستادگی کرد. «رضانی» این تفکر را به عنوان نوپردازی در دیپلماسی ایران مطرح نموده و آن را «سیاست توازن» نامیده است. همه شاهانی که از سال ۱۸۰۰ به بعد قدرت یافتند، به یکی از دو قدرت بزرگ متوسل می‌گشتند، لیک امیر مفهوم توازن را به ارمغان آورد.^{۴۰} نمونه کاربردی این سیاست، خودداری وی از پذیرفتن «مساعی جمیله پیشنهادی نمایندگان انگلیس و فرانسه در تهران برای رسیدن به نوعی مصالحه میان دولت و شورشیان خراسان» بود.^{۴۱} میرزا تقی خان مخالفت تلویحی خود را در مقابل فشار دیپلماتیک اروپا نشان داد، اما اعمال سیاست توازن به صورت مثبت تقریباً ناممکن بود، زیرا آزادی عملش را محدود می‌نمود. بهترین سخنی که می‌توان گفت این است که وی بسیار موفق‌تر از اسلافش عمل کرد.

فراز پنجم

در پهنه سیاست داخلی، امیر در اثنای تلاشهایی که برای پایداری و تقویت حکومت مرکزی معمول می‌داشت، نه تنها با تهدید جدی مردان مذهبی - بابیه - روبرو بود، بلکه مخالفت برخی از مذهبیبون بانفوذ را نیز در برابر خود داشت.

اما نقش این مخالفت‌ها در سقوط امیر کبیر اساسی نبود، بلکه تحریک اشراف ناخرسند از امیر شکست وی را تدارک نمود. اقدامات امیر بویژه اصلاحات مالی و روحیه درستکاری وی با فعالیت کسانی که قدرت و منافعشان به خطر افتاده یا از دست رفته بود تعارض داشت و از این رو آنان به زودی پایگاه خود را پیرامون ملکه مادر برپا کردند. ملکه مادر در حقیقت اعتماد چندانی به امیر نداشت.^{۴۲} شاه نیز به تدریج به سبب نوع سلوک امیر نسبت به او بدگمان گردید. «لوریمر» معتقد است که وی «با خودبستگی و غروری که برای شاه گران بود رفتار و به نوعی

۲۴. همان ۷ ص ۷۰.
25. Arasteh, *op. cit.*, p. 20.
۲۶. مستوفی، پیشین، ص ۷۰.
۲۷. آدمیت، پیشین، ص ۳۴۸.
28. A.K.S. Lambton, «The Impact of the East on Persia», *International Affairs*, Vol 33, No. I (January, 1957), p. 16.
29. George N. Curzon, *Persia*, Vol. II (London, 1892), p. 468.
30. Rouhollah K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran, 1500, 1941* (Charlottesville, Virginia), p. 65.
31. Watson, *op. cit.*, pp. 382-83.
32. J. G. Lorimer, *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, Vol. I, Part 2 ch. 11-12 (Calcutta, 1915), p. 1999.
33. Comte de Gobineau, *Correspondance entre le Comte de Gobineau et le Comte de Prokeach-Ostun (1654-1877)* (Paris, 1933), p. 66.
34. Lady Shiel, *Glimpses of Life and Manners in Persia* (London, 1856), p. 248.
35. Watson, *op. cit.*, p. 401.
36. Arasteh, *op. cit.*, pp. 35, 37.
37. *Ibid.*, p. 37.
۳۸. اقبال یغمائی، «مدرسه دارالفنون» یغما (تیر ۱۳۴۸/۱۹۶۹)، ص ۲۲۳.
39. Leonard Binder, *Iran: Political Development in a Changing Society* (Berkeley, 1962), p. 105.

نهاده بود که نظام موجود را به بالاترین درجه از توانایی رهنمون سازد»^{۳۹} مضافاً آنکه طبق قرائن و شواهد، بیشتر اصلاحات امیر عمدتاً مرتبط با تأسیس یک نیروی نظامی جدید بود. اشتیاق امیر برای دستیابی به این هدف، لزوماً شامل نوسازی جامعه نمی‌گردید. بدین ترتیب چیزهایی که درخصوص رؤیای امیر برای ایجاد چارچوبی نو در جامعه یا دگرگون‌سازی بنیادی نهادهای سنتی و ساختارها گفته شده است محرز نمی‌باشد. احتمالاً آنکه مراد او افزایش کارآئی کنترل تمرکز یافته بوده تا بدین شیوه، دولت و حاکمیت سنتی را بتوان سازد.

■ ■ ■ پی‌نویس‌ها

۱. اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، (تهران، ۱۳۴۷/۱۹۶۸)، ص ۲۲۹.
۲. هاشمی رفسنجانی، امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار، (تهران ۱۳۴۶، ۱۹۶۷)، صص ۷-۱۰؛ حسین مکی، زندگی میرزاتقی خان امیرکبیر، (تهران، ۱۳۳۷/۱۹۵۸).
3. Hamid Algar, *Religion and State in Iran. 1785-1906* Berkeley, 1969, p. 136.
4. E. G. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia* (Cambridge, 1914), p. 310.
۵. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، چاپ سوم (تهران، ۱۹۶۸)، صص ۱۹-۲۰.
۶. همان، صص ۱۷۰-۱۶۶.
۷. عباس اقبال، میرزاتقی خان امیرکبیر، ص ۲۹.
8. Peter Avery, *Modern Iran* (New York, 1965), p. 50.
۹. مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، جلد اول (تهران، ۱۳۴۱/۱۹۶۹)، ص ۲۱۱.
۱۰. همان، ص ۲۱۲.
11. Reza Arasteh, *Education and Social Awakening in Iran* (London, 1962), p. 37.
۱۲. آدمیت، پیشین، ص ۳۸۲.
۱۳. همان، ص ۳۳۸.
۱۴. همان، صص ۳۸۵-۳۸۶.
۱۵. علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، (تهران، ۱۹۶۳)، ص ۱۱۹.
۱۶. آدمیت، پیشین، ص ۳۸۵.
17. Arasteh, *Op. cit.*, p. 35.
18. *Ibid.*
19. Sir Henry Rawlinson, *England and Russia in the East* (London, 1875). p. 83; Robert Grant Watson, *A History of Persia* (London, 1866), pp. 373-74; Avery, *op. cit.* p. 49.
۲۰. لسان‌الملک، ناسخ التواریخ، جلد سوم (تهران، ۱۳۸۵/۱۹۶۶)، ص ۱۹۱.
21. Arasteh, *op. cit.*, p. 36.
22. A.K.S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London, 1953), p. 164
۲۳. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، (تهران، ۱۳۲۱/۱۹۴۸)، ص ۶۹.